DS
461
.7
A4
1864

Aurangzīb
Ruqa'āt-i 'Ālamgīrī

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

T

رقعات عالمگیری

فائدہ

طلبا مدارس احاطہ پنجاب کے لئے

حسب الحکم

جناب کپتان فلر صاحب بہادر ڈائرکٹر

پبلک انسٹرکشن ممالک پنجاب وغیرہ

1865

سنہ ۱۸۶۵

مطبع سرکاری واقع لاہور میں باہتمام بابو چندر ناتھ متر کے چھپی

Aurangzib, Emperor of Hindustan

رقعات عالمگیری

Ruqa'at-i 'Alamgiri

فایدہ

طلبا مدارس احاطہ پنجاب کے لئے

حسب الحکم

جناب کپتان فلر صاحب بہادر ڈایرکٹر

پبلک انسٹرکشن ممالک پنجاب وغیرہ

سنہ ۱۸۶۴ع

مطبع سرکاری واقع لاہور مین باہتمام بابو جیندر ناتھ متر کیوریٹر و مہتمم کے چھپی

DS
461
.7
A4
1864

LIBRARY
DEC 18 1968
UNIVERSITY OF TORONTO

۲

رقعات عالمگیری

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال است و پس از املای ستایش

جهان پناهی که حلقه بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر رای

مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات

عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقایم کرایم پادشاه دادگستر عدل پرور

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان است انار الله برهانه

مهین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب

بشاه عالم بهادر است و در بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام

ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر است برادر مهربان عبارت

از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت فرزند زاده عزیز و فرزند بهادر ارادہ است از محمد معز الدین بهادر

پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند

زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام

و آنفدوی اشارست از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی

یافته و خان فیروز جنگ انتخابیست از خطاب غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ

چیده و برآورده

اختصار القاب ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایما است از میرزا صدر الدین

محمد خان صفوی میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اقتصارا از اسم حمید الدینخان بهادر

شروع در مقصد از رقعات موسومه بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم

بهادر کرده می آید **رقعه ۱** همین نور خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی

و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم موروثی

اشاره بوالد خود

توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مرادبخش بآنصوب فرستادند چنانچه اکثر الولایات

سرداری

فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بطلب حضور برخاسته آمد و باستمالت اهالی و اکابر

مرادبخش

آنجا یا نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضائع گشت از اینجاست که گفته اند

از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که **مصرعه** اگر پدر نتواند پسر تمام کند

این فانی را آرزو و قبیست تدبیرش غیر از اینکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته

بآن سمت بنصر سیتیم دیگر از چه می آید باوجودیکه ذات حضور شما قندهار را نگرفته اید تا باین مهم چه رسد

بآن فتح

ظاهر اکار ما از شما نیست عارف بخود بر عارف است این نمود بی بود و خود آفتاب سر کوه ست

اے من

بدست آمده چه بنیاد چه شما فکر خود کنید که درینجا بهشتیان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق

آنتو فانیت

سبحانه تعالی وحضرت اعلی رقعه فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی وسلم از عرض
بیغرضی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران تکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود
درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهرا آن عرب که خود را سید میگویند مصرعه
بدنام کننده نکونامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز از اعیاد مجوس است باعتقاد
هنود روز جلوس بکرماجیت و مبدا تاریخ هندست بعد بعمل نیاید و چنین جهالت بفعل نگراید
بیت گفته گفته من شدم بسیار گو از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله
ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه ۳ همین پور سلطنت برای اضافه پسر جار مین که
ظاهرا بسیار دوست میدارند عرضداشتی که نوشته بودند بمطالعه درآمد بشی مراتب خرد و بزرگ
امکان ندارد و طرفه تر اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارد و خبر پرداخت پسر از کجا یافتند بهر حال
ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمتیست بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد
رقعه ۴ همین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه بیشمار نموده اند و نوکران
بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا قصد قندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استعداد عادی
آمدن دارالسلطنت لاهور که درینولا کرده اند موجب آن معلوم نشد بالفعل هزاری از منصب ناصر خان
کم کردیم و آن هندوی شیر را از نوکری برطرف مصرعه از ماست همه فساد باقی رقعه ۵
همین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید در ایام

باد شاهزادگی با امرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف
و توصیف ما میکردند بل با وصف اقتدار برادران مهربان بعضی ها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار
کردند و جمعیکه باشاره برادران مهربان حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تازیانه
اغماض و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری ما بر لوح خاطر
اشرف اقدس اعلیحضرت مرتسم گشته کارهای دست بسته بزور بازوی این مور ضعیف صورت گرفت
شما مثل فتح الله خانی را رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما می آمد شکسته دل نمودید

فرد گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود   دل را شکسته نه که گوهر شکسته

مضی ما مضی حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفید تر است **بیت** نصیحتی کنمت بشنو و
بهانه مگیر که هرچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر   بیشتر هرچه رضا والسلام علی من اتبع الهدی

رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم شد که چیره زعفرانی
بر سر و جامه پلوانی در بر در دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش نام این ریش و فش **رقعه ۷**
همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید آنچه بر زبان او حواله شده
ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
از همه مرخص میشوم همه را بخدا میسپارم فرزند نامدار کامکار را باید که تخالف نکند و مجوز کشت و خون
خلق که بنده های خدا اند نشوند آنچه بنظر میاید طرفه هنگامه برپا شدنیست یزد مقلب القلوب توفیق حفاظت

خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست ملکداری کنند بنام
بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر **رقعه ۸** فرزند عالیجاه اسپ
راهوار که اینمرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم یاد از غمخواریهای پدر پیر ازان
فرزند جوان بخت میدهد از کمال تخلّق بخوشخرام موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق
هر چیز مهارت تام دارند برای نسل هر یکی از اسپان کارخانه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته بیگی
خواهد رسید تجویز کرده بنویسند **رقعه ۹** فرزند عالیجاه ذوالی انبه مرسله آن فرزند بذایقه پدر پیر خوشگوار
آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند جودت طبع دارند در دادار تکلیف پدر پیر
چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنابلاس نامیده شد **رقعه ۱۰** فرزند عالیجاه مزه کهچری بریانی
شما در زمستان بیاد میآید الحق که قبولی اسلام خان آن بآن نمیرسد میخواهم که سلیمان بریانی پز را
از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد
طلبیده آید و الا خوشا روزیکه بیائید و بخورند و بخورانند **بیت** خوشا وقتی و خورم روزگاری
که یاری برخورد از وصل یاری **بیت** هوس از سرم یک سر مو نرفت
سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت **رقعه ۱۱** فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر
خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز به روز دارد حالا از تربیت الاجاه غافل نباید بود و صوبه مالوه
در صورت اقبال مهم بنیتی و تنبیه سُنّیان بنام فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد

که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه وغیره اسباب حرب مطلوبه این
مهم لغز قلعه اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را از روی نربده دیده راه راست باسلام آباد عرف متهرا سپرد

رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلیحضرت میفرمودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر
بامور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقعشده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده باشارت توفیق وضو کرده
باوراد و وظایف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة باجماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد
برآمدن چهار گهڑی روز بدیوان عام میفرمودند در آنمجلس جمیع منصبداران جزو کل باریافته
دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقایق حسن ترددات و جانفشانی ناظمان و فوجداران
وامینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده دامن امید هر کدام بانجاح مرام برساخته ولگر
دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهڑی روز برآمده
از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند در آنمقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب
معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه بعرض کرده
فراخور هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در
میبود بعد برغبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت

وقوت عبادت و دادگستری بقدر رسد رمق نوش جان فرموده خبر اکل و شرب وظیفه خواران
بالفتح بقیه جان

و راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسیان و بیماران بودند
روزینه
مسافر

و بسیاری را ازانها در نظر کیمیا اثر روشناس میدا نستند استفسا نموده در خوابگاه خاص تشریف
مردمان

برده ساعتی ها دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز از خوابگاه بر آمده
گذشتن

وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد بر لب
دعاهای مسجد

و تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض معروض

مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بتخط انور میرسانیدند و چهار گهڑی روز مانده
مشغول شده

باز دیوان عام منور مودند درینوقت بخشی و دیوان تن نوسر فرازان منصب و طلبداران جاگیر
دیوان خانگی

را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی

هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم منور مودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته

نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان

فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند اندرون پرده نسوان هر روز
میدان
بالکسر زنان

ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و بادشاهان و عجایب
جمع ذکر بفتحتین بمعنی نر

و غرائب یار و اعصا بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبا روزی خود را
بالکسر جمع وار بمعنی سرائی

بانقسیم تقسیم فرموده اد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند

قلبیست نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده

بود بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند **رقعه ۱۳** فرزند

عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه سید

سایبان بردار ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد مدتی در حضور بحضور مانده طریق

سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند **فرد** آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت

هزار جانست **رقعه ۱۴** فرزند سعادت توام حفظه الله تعالی وسلم حسن بیگ ویران کار

چکله کوڑا برعایت خاطر افضل جهل معزول نشده رعایای آنجا واویلا دارند و بسنگ میزنند

و میگویند **ع** اگر تو میدهی داد روز دادی هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بما و شما

مینویسند جزای اعمال حق دانسته با حوال سکنه آنجا وارسند والا جاگیر تغییر خواهد شد و عوض

نخواهند یافت **رقعه ۱۵** فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان

خاص آن فرزند کارها بجز درسی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب

خانی اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل طلای عشرت است **بیت** آنچه بر جستیم و دیدیم

کم که بسیار است نیست جز انسان درین عالم که بسیار است نیست روزی سعدالله خان

مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظایف تا دیری دست بدعا برداشته یکی از ندمای گستاخ

پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت

وامانت در خلقت انسانی جبلیست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت وانصاف
آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال از وجه معاش مقدا احوال فارغ البال داره
تا ضرورات عالم تعلق خلل انداز عقیدت او نشود ع   که مزدور خوشدل کند کار بیش
رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه
نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآمده
و پاسخاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتب ها که از انجا آورده یکی
بگیرد و شکر این موهبت عظمی که بالاتر از مرتبه اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه
میر خان متصدی محالات حصه سیاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده عوض آنمحال
دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبدار است ازینجا گوشت و استخوان آنچه بود
برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد
رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم از وقایع صوبه مالوه
بعرض رسید که پهار سنگه گور باطن که از کمال نخوت و پندار پایه شور و فساد شده مصدر
هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند
گشته شده بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال **بیت** انچه از قربان احسانت شوم ایچه
احسانست قربانت شوم فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزندست که نوکران او دلداده

سرگرم کارهای عمدهٔ بادشاهی میکنند باین توجیهه که تهنیت خالی بر زبان نیاید مالا مروارید قیمتی پنجاه هزار
روپیه برای آن فرزند مرحمت نمودیم چون این هنود و همان مثل راست آورده که گویا کنجشک
مردانه بازی بازده اورا منصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رائی و عطای خلعت و شمشیر
و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی درخور که موجب امتیاز او در اقران و امثال
تواند بود و البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه نوبرستند تا نوکران دیگر را
هوس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید **رقعه ۱۹** فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه
از فتح جنگ خان بالی تغیر کردن و برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه در دست را بدست
خود شکستن ست قوم بالی در صوبه گجرات از مدتها موقر و اسم و رسم سپاهگری دارند
فوجداریهای صوبه غیر از اینها بدیگران دادن دور از عقلست سورتهه جائیست که مثل
حسن علیخان پسر الهوردیخان و صف شکنخان و غیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند تا از
عهده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند
خوب است و الا این صوبه گجرات است خدا نخواسته اگر سررشته عمل یکدو جا برهم خورد
تدارک آن بطول خواهد کشید بیشتر مختار اند **بیت** من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و
کار آسان کن الغیاث بالغیاث **رقعه ۲۰** فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه برهانپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیعه پاریان و مسافرین و تجارت میبرند و ستردوین با منیت

نمیتوانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر با شما اینجال بوده باشد وامی برجال طرق دور دست

معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر آن فرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست

و جهانبانیست کاتبان جدید بتهدید تعیین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند

که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تا بدعملی تا کی

گوارا توان کرد **بیت** من نگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش

والدعا **رقعه ۲۱** فرزند ارجمند عالیجاه انگوره سفید چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش

بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کجکره نیز بنظر گذشت

برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آورند و در ارسال ڈالی انبه

تلافی مافات کوشند **رقعه ۲۲** فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت

میان عبد اللطیف قدس سره تشریف بردیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد

چند ده از مضافات گهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق

ترجمان راندند **بیت** شاه اراده ز ما منت نهد رازق ما رزق بمنت دهد

گفتیم همچنینست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود

وحصول دعای مزید نعمت و دولت است نه برای آزو منت گفتند اگر فی الحقیقت

از تصمیم اراده باطن نیت خیر است نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه

بلکه مظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل

ازنصف

که زبان سوال بسته در بیتها با نها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند

کنجهای زاویه

که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد تا افزونی دولت و نعمت مشاهده نماید

بتقریب نالش سکنه چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند قلمی شد والدعا **رقعه ۲۳**

فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و او تهانجات نجو

جمع قریب

و اقربای مردارخوار سپرده مستغیثان بجنایت داروغه مذکور بعدالت آن فرزند بار نمی یابند

رشوت خوار — نگاهداشتن کسے را از بدی

و جمعی مال مردم خوار او باش رفیق داماد وش شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت

رنجش — بے باک — پاداش

جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادلست اگر ظالم را کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم

بناے مجهول

بامور رعایا بر آید عدلست و آن سزاوار ایم که ظالم را بر زور دادن و بداد داد خواهان رسیدن درین معنی خود مجبور

از وبال ظلم آن ظالم

ظلم بود بست **بیت** گندم از گندم بروید جو ز جو   از مکافات عمل غافل مشو **رقعه ۲۴**

پاداش

فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه بیچاره تا کی بحال تباه و محروم خواهد بود و بر بادشما

حقی دارد و در آسایش آنچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق هیچ حال نباید بود و یاد داشته

یعنے سزا

باشند که روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میر بدهو جه کاردستانه کرد فیل را از شوخی

باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد مزد چرا کیسه را برای

تمام کننده

خدا و خاطر ما سینه را از کینه دیرینه پرداخته آن ضعیفه را که غیر شما دیگرے نداهد

مشمول عواطف سازند **بیت** قدیمان خود را بیفزای قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر

رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان و حق نیست که خواهی نخواهی بر آن عمل کرده شود

بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد **رقعه** ۲۶ فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان

در حضور بدیر آمد اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود

نقل برمیداشتم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک و مال

(عادل بودن) از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علمائ فضلا و محترز بودن از قرب جهلا انشان (دلیر شدن)

عقلست حامل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در عین شداید مقصر نبودن در امور

دنیوی از تدابیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دبیر بابی خاندان از ترحم نمودن بر یتیمان

و محتاج نشدن خود از کام روائ محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور

بودن با ستمداد همت فقرا تندرست ماندن از نیت ازاله درد دردمندان امید رحمت داشتن

از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محفوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند و آخر

روز چند تهان محمودی نزد وزیر یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها متلذذ

نباشم بآن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل بهمکنان رفیق باد **رقعه** ۲۷

فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهر اینست ناظر دیوانخانه آن فرزند

عالیجاه در نقاره خانه قمار میبازد حیف صد حیف باوصف دعوای جهانبانی اینهمه غفلت

ونسیانی هر کارها را چه شد که خبر نمیرسانند یار فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید
کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهر الیشان یکماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر بردند
اگر چه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از سرانجام امور
متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده تر است خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ
مشتهره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور
یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و قلیچ خان
و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا ذوق صید افگنی و مارا شوق قلاع شکنی
و خرس بچگان اگر فتنی هیهات معاش کجا و معاش کو بیت هر یکی ناصح برای دیگران
ناصح خود یافتیم کم در جهان عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا
خدا را جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگر چه آنفرزند
جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر بر مشتاق پسر جوان است مصراع
بیا و از دل ما کوه های غم بردار رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر بتصدیت
بنادر اصلاً مناسبت ندارد و همین معنی بهمان میماند که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم
و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه

دو حد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پر معاصی است رعایت سکنه آنجا واجب دانند

و پیر منحنی را که از مدت فوجدار انجاست مستأصل بحال دارند و حرف مریضان غرض که فی قلوبهم

مرض فزادهم الله مرضا و رشان آنهاست بحق او نشنوند فرد عنایت

بر ضعیفان گوشه چشمی نگر دارد بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاهان را رقعه ۳۲ فرزند

عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لئیم رفته میگویند که از قبیله

معتمد خان دیوان و بخشی تن ایشان بوده ست بی شبهه آن قدیم را اقربان جدید در نظر شما

متوهستند دید آن رفته گذشته را طلبند و پیش ما بفرستند کالائی بدبریش خاوند و الا بنویسند

که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعتخان و محمد بیگ

نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق

وبطلان آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هنود و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند رقعه ۳۴

فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلندخان

و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن

نور الابصار عامل کار آگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی

بحضور اعلیحضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خانزاد

عبد الغنی دیوان آنخان موصوف کرده خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست

۵۹ بر دو حسد خواهند گردید

۶۰ کالا یعنی رخت و اسباب و متاع باشد

۶۱ یعنی زیر زبان باقیست

وقتی کنایتہ باخان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر نگذرانید
عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زرفشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده
برزبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم در ایشما ارزانی داشتیم آدم
هوشیار امانت دار خداترس آبادان کار کمیاب **بیت** آنچه برجستیم دیدم کم که بسیار است و نیست
نیست جز آدم درین عالم که بسیار است نیست خان مذکور آداب بجا آورد **رقعه ۳۵** فرزند عالیجاه
شغل و عمل عامل محال جاگیر آنعالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از روز جزا
ع داد و داد از دست غفلت داد **رقعه ۳۶** فرزند عالیجاه ما شما را خوش تجویز و خوش تمیز
درهمه چیز میدانیم ع از چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان را تغیر کردن و شیر انداز خانرا
فوجداری سورته دادن عجب عجب خواتم امور از شخصیت و شعور آدمی همت ظهور دارد ع
سیمای آدم آئینه حال طینت باشد اینجا چه جز ایران سپاهی منش مثل قطب الدینخان
بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آنصوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضایقه
نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شد از نوکران
فدویت نشان خود هر کرا لایق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ شروانی
اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل انکار تو انند شد دیانت داری
و واقف حالی خبر و اعظم نظم معاملات ملکی و لیست ضایع کاران مطلب جو موجود

عرش آشیانی کنایه از جلال الدین محمد اکبر بادشاه ۱۱ تعلق بچیزی درآویختن ۱۱ حلیه بکسر بسیار صفت مرد ۱۱ وبالفتح و بالکسر زیور که از جوهر طلا و نقره سازند وبالکسر خلقت و صورت و صفت

۱۸

وخوش کرداران راست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت
فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میسر مودند اما در عصر اعلیحضرت بندهای نامدار جانسپار و عاملان
آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با اینهمه بذات قدسی صفات
در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میسر مودند یاد داریم
در هنگامیکه اعلیحضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان
فوج مطلوب بود در حالت تجویز نسبت کسی از اهل کار بیکار بهم رسیدند حالا یک کس برای
دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آه آه
رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات
نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند درباره حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری
که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از پتر گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر
و مسافران غریب را بسته میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار کرده اند
و او تهانجات بخویشان خاین و مردارخوار سپرده مظلومان حکایت او پیش آن فرزند
نمیتوانند [illegible] حیف صد حیف وقتی چنین سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا
و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود فوجداری بیکی از گجراتیان مثل صفدرخان تیانی
و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند و با سکان

جهری ۱۱ جانسپار کسی که از برای خاص ... ۱۱ بیاد کردن ... حیف و دریغ کردن ... حسرت و افسوس مستعمل ۱۱

طعن بالفتح نیزه زدن و عیب کردن و سرزنش نمودن ۱۱ ابنای جمع ابن بمعنی پسر اصله بنو بفتحتین والذاهب الواو کما ذهب من اب و اخ ۱۱

مهمات کارهای دشوار
رتق بستن فتق بکشادن ۱۱

شهر ممارست دارند و اشکاف میکویم که در دار الجزا برعایت و غفلت از احوال عمال خود

خواهیم شد واقعه نگار و هر کارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمره احکام بخوانند و بر وقت

بتلافی بپردازند **فرد** چو پرسشش گنهم روز حشر خواهد بود تمسکات گناهان خلق پاره کنند

رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبد الله برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را درین

خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان پسر کلان او و چندی

قاضی رکاب ایشان بوده جوهر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از

از قضا نیست که بندهای او جلشانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة و شیخ

در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر

رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا

سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر سیر حاصل آغشته غرضست و متصدی

اینکار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه

شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این دلخسته از خود رفته

بغرض پیوسته جویائی انسانست و انحکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروئی مرض

غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله آب و تاب آن نظر غور

و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ مر محتاج و درمانده نماند و جوهرش در همه حال روشن و مجلی

باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چهار کونده تا قادر
آباد بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود
العاقل تکفیه الاشاره شمارا خبر دور و نزدیک زود میرسد از احوال بدروز چرا چرا علم ندارید
فکر تا ل فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن
عدلست الدنیا مزرعة الاخرة انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست
جواب یافت که درباره ستمگاران خبر داد مظلومان دعای غیری اثر ندارد رقعه ۴۱
فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره از بیاض اعلیحضرت خوش آمد باقتضای شفقت
قلبی بی اختیار تابان فرزند ارجمند نوشتیم که تنها متلذذ نباشیم چندین چیز بهترین
اعمالست رونداد ن بمردم بد رنجیدن بعدم حصول مقصد نرنجانیدن مردم خوب مزاج خواستن
باکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد بار ندادن
پیش خود مردم جهال دادن بار بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن
اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بیخبر بودن از احوال
متوکلان همیکاید غنیمت دانستن وجود دیگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن
جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بوند درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دل متفحص
و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهرا بعد چندی بدتر ازین خواهد شد فرد

من ز وضع زمانه در فکرم   که مبادا ازین بتر گردد   شما که داعیهٔ جهانبانی دارید
بجوئید و بخواهید و بگیرید و نگاهدارید **رقعه ۴۲** فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ
پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با ایال و جمال همه صفات
فرسیت و از ده اسپ نیلوفر و چوا چندن که بتواتر سوار میشوند ظاهر از سواری آنها
پر محظوظ شدند دو اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبارفتار پیشکش انتخان که در اهتمام الهیار خان
طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی ممسک اشک میریزد که اسپان خوب
چرا میدهند بهرحال ماخواهیم فرستاد **رقعه ۴۳** فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر سیاق
گهاته از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اهلان میان
لشکریان گذشت الحمد لله که صعوبت این سیاق سراپا مشاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت
شد اگرچه ستیزن ادوت از تکاثر شیات کاینات میگویند اما عمل و الی و در انفاع و اضرار خلق اسد
تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره باسم
اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و در ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون
قلعه بنه بالا باسم نول تارا موسوم میشود تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند **رقعه ۴۴**
فرزند عالیجاه در احمدآباد میر عرب درویش را دیده باشند البته سلام این شرمنده عقبی و طالب دنیا
ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که

نزدیکی باجل و دوری از حسن عمل عمر اینغافل بیحاصل گذشت و قدریکه مانده نیز لاحاصل میرود
قدم حیات پیش رود و فکر نجات پس سر فرد و آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد
درمیان خانه گم کردیم صاحبخانه را **رقعه** ۴۵ فرزند عالیجاه ماجرائی بی ادبی و ناهموارئ
پیر بدخو که از وقایع رکاب آنعالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال وست **بیت** لطف حق با تو مواساها کند — چونکه از حد بگذرد رسوا کند
معاتب ساختن و از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیر پشت پا زد و
قول سعدی نمیداند **بیت** منت منه که خدمت سلطان همیکنم — منت شناس ازو
که بخدمت بداشتت — بهر تقدیر ملک شأن ایشانرا بجوهر خرد و خلعت خلق خلق
کرده اگر اینجرم نگفته ببخشند خوبست **مصرعه** که مستحق کرامت گناهگارانند **رقعه** ۴۶
فرزند عالیجاه اعلیحضرت از سعدالله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و
خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات
اقدس آفریده شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصه
روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست
صاحب خرد میباید که دریابد و تا نها به پردازد و بکار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض
در حق او نگذارد اعلیحضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و متصدی خوب غنیمت

شما با او سلوک می ورزید
و او از حد درگذشت آخر رسوا گردید

هر کرا خدایتعالی برتبهٔ اعلی فایز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد اگرچه بیگانه باشد و از جاهل بیجوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند مقصدی آشنا پرست قرابت دوست افتادنیست

رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه روزی اعلیحضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق اینجماعت نشنود که اینحرف وقتی بکار آمد از بسکه دل میسوزد حرف ناگفتنی میگوئیم نفاق با مردم کار ضایع کاریست

رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه روزی اعلیحضرت متالم بغسلخانه تشریف آوردند سعد الله خان و علیمردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر با فر و شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امر خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسیست بالفعل پنجکس از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوارند بمجرد استماع اینحرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه متمشی گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت

اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هریک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب
لایق از ذات و تابینان غرا اختصاص یافت و آنحضرت خانه‌زاد کور را نیز مشمول عواطف خاص
فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که وقت ما
خوش کردی   خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزار مهر باهل استحقاق بخش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی
شما نوشته است بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون   فلکش هم بدان بریزد خون   اگرچه برای
نسق آنچه کرده دید کرده اید اما اگر استعجال نه روا داشته نمی‌شد خوب بود و هندا وقصاص اگرچه
از آئین عدالت است لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باری ست از اینجا که گفته اند
ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلّم شما حالت اسپان سواری ها دیده اید جهانگیر بادشاه چنین آهسته بیگی
سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکن خان باین بیجوهر خیلی بیجاست ع بر عکس نهند
نام زنگی کافور   قول اعلیحضرت است که آدم بی شعور ضایع کار میباشد چه باید کرد که محن و
مشاق و سفر و سیاق وقت ضرور در تجویز بموقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از بندهای
رکاب خود تجویز نمایند **فرد**   بهمین مردمان بباید ساخت
چه توانگر دمردمان اینند **رقعه ۵۱** فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه کولی

و جهاد لفظ ترکیست

برادر خود مینویسد که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید واین وجه را
زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال
عوام محض حرامست اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون برین تقدیر خیانت
امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود بعد اثبات فهمیده
خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا است وسوای آن مال خالصه تنقیه
است در عصر اعلیحضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآهنگ بلند برخواند که این عصر میمنت اثر
حال
جامع جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم خم در سر و پیران متدین حسن خلق الله مرفه
شکرانه این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت
بعد استماع این حرف در سواری راندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دو
طلبیده دست بفاتحه برداشتند و درباب عنایت خلعت نواختند سعدالله خان در آنوقت
بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد رقعه ۵۲
فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلیحضرت گذرانید
و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعدالله خان از حق نگذشته
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کرده اش
میرسد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر گذرانیدن کار شما و پیش آوردن مردم

خوب کارها و رونق کارهای ماست صاحبان رساله تهنیت برما گذارند که دبیر خوش
تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هرجا بهم رسانند و از
نظر اشرف بگذرانند امیرالوزرا عرض نمود که آدم هرصنف در عصر اقدس مشق هنر حسن عمل
کرمیکند آخر کار منصب درخور و عطای خلعت فاخره امتیاز مییابد حکم شد که دیوان اعلی
امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره اینهمه
حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه
فرزند عالیجاه روزی پهاڑا مل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلیحضرت
گذرانید که ده لک روپیه تا طلب تفاوت ایام ما بین از سرکار والا به تنخواه آن فرمان
شود آنحضرت فرد حواله سعدالله خان فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده
بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نمیشود تا فی الحال
و در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد داراشکوه بعد برخواست دربار دیوان
اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید
همانوقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد صافدل

مجادله با خویش دشمنی است   هرکس که شد برآینه خنجر بخود کشد

دریافت صدق و بطلان
خاصه ابنای ملوکست پهاڑا مل کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال

بانیخواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعدالله خان
ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن بندهای بادشاهی خصوص سعدالله خان بسیار بد است
و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کار آن صاحب شعور و واسطه افزایش مال
و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند تهان محمودی زر دوزی یکرنگ و سه هزار
دینار نقد بسعدالله خان انعام فرمودند رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه این نقل زبانی
شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی
اعلیحضرت علیمردان خان و سعدالله خان را در خلوت خاص غر اختصاص بخشیده
از زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصافست نعوذ بالله
اگر بادشاه بیجوهر بمرتبه خلافت فائز آید و وزرا و امرا بحسن تدبیر را بر روی کار آورد
اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد پریشانی رعایا و بیسامانی برایا و نتیجه کم حاصلی و ویرانی
شود شاهجهان بعد ازین که با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای ما دعا نموده باشند که بدو توفیق
سلطنت نگاهدار هیچکدام بد بر زبان نیارد بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود بتوفیقات
خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه مییابد که همین پور خلافت اگرچه
اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان
و دوست بدان واقعشده ع با بدان نیک و بد به نیکانست

ح۱ ... ح۲ ... طول کشیده ح۳ ... ح۴ ... ح۵ ... موفق توفیق یافته شده ب

ح۲ اش سبب پریشانی رعایا و بیسامانی برایا زیرکم حاصل میشود و ملک ویران گردد ح۳ شاهگانه لفظیست از الفاظ زائده که در آخر هر یک از اعداد در آورند و معنی همان عدد یکم و زیاده مفهوم میگردد

ح۹ اندیشه بمعنی فکر و خیال ... یعنی ... ح۱۰ ... ح۱۱ ...

شجاع غیر از سیر چشمی وصفی ندارد و مرا ز بخش مجهول الکیفیت باکل و شرب ساخته دایم الخمر ست
مگر فلانی یعنے این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر
ریاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک
بنده ایست آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد رقعه ۵۵
فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابو سعید میرزا و قلیچ خان روز جو که
سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام
و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بر دم خانه انجاعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند
که نسوان و طفلان اینجا بتنها خوری این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان
سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بقیاست
که انسانرا نه خوف نان و نه غم مال و جانست و نه اندیشه سستی دین و ایمان در
زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد
عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارت گری
خواهند گرائید خلیفه عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران بمصلحت
هندگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید نسوان
بدلیری پیش خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم

معاونت یاری کردن و مدد دادن ۱۲

از تبدیل بمعنی بدل کردن ۱۲

ذوی القدر از بس بیقدری و بیدلی عمداً باصلاح کارها نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود
گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بیشعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران
پدر را آزار خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران
طالح خواهند نالید باران بر وقت نخواهد بارید حکّام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر
خواهند فروشانید ممالک از تنظیم کارفرمایان ویران خواهد گردید فواحش در مساکن خوانین
و خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود

رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان بیرمادی شما در گذشت دل بدرد آمد پیر رازدار
سربراه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت بسیر و سامان را از بیر سامانی
خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه باید کرد سید محمد خان میر بیاز
هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر ند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خانزاد
میخواهم از شما بگیرم شما برای اینکار میر محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت ایلد
خان این انجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد و حق حافظ مریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بیگانه
نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد و مکرر برمز و تصریح نصایح میکنم که رکهنا تهه سعدالله خانی
خدمات مالی ببرادران خود نمیداد و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا داند خدای تعالی
رفیق بد را هدایت کند یا گردن بشکند **رقعه ۵۷** فرزند عالیجاه انبه

ذایقه پسند بذایقه پدر پیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاد باد مصرعه هرچه از دوست میرسد نیکوست رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن و کابل نیست که بنابر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود بر رویه امن بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم قریب است بوعده دو عید کارتمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پیر مرده است بنابر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمالست گفت خدمت ملوک که نفع و سروریاهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه هدایا که امرای والی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المالست اگرچه اینمرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه اسپ ترکی که اینمرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب برآمد شبگیر نام گذاشتیم که اسم بامسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه موسوی خان را بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت صورتش بد نیست سیرتش ندیدانیم که خبث نفس نگرد و بسا لها معلوم

ذایقه پسند: «یعنی ذایقه مرغوب»؛ رقعه ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲: حواشی

کلیه نیست هر کرا خدمتی باید فرمود مخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم
حسن خدمت فریفته مینمائند و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد امتحان جان
و محمد علیخان خانسامانی را فاضلخان و فضایل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه
آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را مقلب القلوب درکنند
رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر دیوان سرکار فرزند
زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه ۶۴ فرزند
عالیجاه شما ملتفت درستی در تیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستانست
و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنچه
می آید آنچه درشت گران و دریناده خبر و رسی البته لازمست رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقایع
زبدة المفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آنفرزند از جمبد
سفنای شیطان همتای شقی بخیار اشکست درست وادیه چیز باتقخانه و قافله را بسلامت آورد
فی الواقع تلاش و جانفشانی او در فقایش سزاوار تحسین و آفرینست رعایتیکه مناسب باشد
نمایند و بحضور هم معروضدارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از آن فرزند
جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحومست که میر بخشی ما بود و سیدزاده کریم النسب
صحیح الحسب است جرا آورده بدر رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان

چرا جدا شدند استعفای آنها بی سببی نخواهد بود قدر یار را باندک حرف برانداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض بمعنی تا آفتاب مشرق بدیوار و ایشان بچنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب و شاهی اختیار نمایند مضایقه ندارد

رقعه ۶۸ فرزند عالیجاه

بیت
همنشین تو از تو به باید | تا ترا عقل و دین بیفزاید

از دیر باز مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد و او رفع ظلم از سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل بنویسند بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار افزودن که دیگر برای او کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجزویات ساخته او نپرداختن محض بیجا

رباعی
با بدنشین و باش بیگانه او | در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از رخ راستی کمان را کج دید | بنگر که چگونه جست از خانه او

فرد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن | اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و بهمه دانی و جزورسی حرف خوبی عرض نمود که بیدیانتی مخصوص باخذ و جر مال نیست راستی را بخلاف و خلاف را براست وانمودن عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم

که احوال هر یک را بکم و کاست عرض میکرده باشند و پاس[2] مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی

منظور ندارند رقعه فرزند عالیجاه جسونت کهتر را هرگاه اعلیحضرت بخطاب راءی امتیاز بخشیده و اضافه

دفتر دارتن فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان

هرگاه رجوع شود چهار پنج منصبدار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می

بینیم از نظر بگذراند تا حسب نسب هر یک بنظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم

همچنین بداروغه داغ تصیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ بمواهیر خشیان بیایند بعرض

قدسی سانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان بنماید بسبب[3] تعب[4] یساق پرمشاق[5] توجه از کارها برخاست

لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان صرکوب اینیان

و فوجداران و داروغه عرض مکرر گرز و بخشیان و منصبداران اینها را در تدین و تدقیق شعور باید که بهتر از هم باشند

رقعه ای فرزند عالیجاه ماجرائی بی ادبی و بی اعتدالیهائی هدایت کیش پنجابی که بر غمزار فاحش الانوار

شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت و حوصله خود را عرضداد مفصل از فرد سوانح نگار

معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین

احوال منکر در آنمقام رفته بود کسان خود را تعین نموده میفرمودند که فتال گرد[13]

بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت

واقع نگاری برین بنا ورد و از اینجا گرز بردار شدید تعین کردیم آن لعین را بسته بیارد

تاکسان که بر روی کار آیند چنین کنند بارا در چنین مقدمات رو داری هیچ یکی از فرزندان
نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد **فرمان بخط انور** در حالت نزع صادر شد
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم
و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسیکه بریاضت رفت افسوس آن
باقیماند ملکداری و رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه
دارم و روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم حیات پاینده نیست و از نفس رفته
نشانی پیدا نی و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرده چرم پوست تنها
گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه از انهم نزدیکتر
عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان
رسیده لشکریان همه بیدست و پا سراسیمه مثل من مضطرب که از خداوند خود تنها می گزیده
در حالت اضطراب است چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم ثمره
گناهان همراه میبرم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت
امید قویست اما نظر به اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگر کجا باشم ع هرچه بادا باد ما کشتی
در آب انداختیم   صیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر به عالم ظاهر بر فرزندان
هم ضرور است که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعا آخرین

بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند بیگم بظاهر اگرچه ملولست لیکن مالک الملک خداست
کوته اندیشی موئنثات خبر ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع

فرمان بنام بادشاهزاده

سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگربند من در عالم اختیار
هرچند بر رضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان وصایا نمودم چون خواست الهی نبود
بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فایده
عذاب و گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم باین
قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هرجا
نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین
خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم است حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیکست
آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند
و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست
بهادر شاه در جائیکه بود هست فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزند زاده
بهادر در نواحی گجرات حیوة النساء چیزی از دنیا ندیده ملولست حال بیگم هم دانداودی
پوری والده شما در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خانزادان و مردمان

حضور هر چند گندم نمائی جو فروشند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا بر اندازه ردادران
کشید و السلام رقعه ۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر
فرزند زاده بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین فراوان شد
فوجداری الکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت
شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش
بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنائی ملوکست توجه
برگمارند و منتظر حکم و در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک از شمامت
و ماخود آفتاب لب بامیم رقعه ۵ فرزند زاده بهادر فرزندان مراجدان برائی
اضافه محله داران و واقعه نگاران نمی نویسند آن فرزند زاده چرا تجویز بیجا مینمائند بلکه
اگر دو آن خدمت وقایع نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقع نگار واقع نماید بیت چون غرض آمد
هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان
محمد اعظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزند زاده در فتحپور
خیره سران بر موضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند
و بیگم در ینباب بآن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند اینقدر مه
چرا بجناب مانه نگاشتند و سوال و جوابیکه میان هم واقعشد بچه معنی مخفی داشتند

رقعه ۷۷ فرزندزاده بهادر چون شما تا قلعه بیشی شاه راگ که پیشتر گرفته اید گذرانیده
اید این بکرست و از فرزند عالیجاه بنا بر اینکه دریا قست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه
وجهی ندارد رقعه ۷۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای
اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظند که دم کردن سوره اخلاص
و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثرست و اگرچه وزن کردن تمام تن خود
باطلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام آنجا نیست
اما چون فیض آن عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیحضرت هم در سالی دو مرتبه
عنصر مبارک را وزن کرده بموزون ذات اقدس مستحقان خیرات میکردند اگر آن نورالابصار هم در سالی
دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار باجناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار
میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب **بیت** ضعف و فقر و عجز یاد داشته
در دوا ما را هم دوا دانسته   الله شافی الله کافی الله معافی **رقعه ۷۹** فرزندزاده عزیز
سودای غایبانه چیست منصب بادشاهی بدون خدمت و بودن در سایهٔ رایات
عالیات نمیشود فرزند   عالیجاه هم اینقسم میکنند بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند
این سنت فیروزجنگ و نصرت جنگ است آن نورالابصار را باینکار چه کار
رباعی دوران بقا چو باد صحرا بگذشت   تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد   بر گردن او بماند و بر ما بگذشت آینده
چنین بعمل نباید رقعه ۸۰ فرزند زاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء کارها
با ستغنای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
و معصیت کشد دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ فرزند زاده بهادر من میان خان عالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت است رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق
باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید نیابت مالوا بدیوان خود مقرر نمایند و برای میر سامانی
فدا خان را فرستاده شد رقعه ۸۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند
باشند قلعه ترکند و نول کندر را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار
روز به روز سزاوار تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شاهم مدبر درستیست کار خوب از آدم
خوب می آید ترکندر را بشمشیر گڈه موسوم کردیم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص
بیت المال عالمگیریست بیت کاسه چشم حریصان پر نشد   تا صدف قانع نشد
پر در نشد رقعه ۸۳ فرزند زاده بهادر دلجوی لشکریان جزو اعظم فیروزیست
آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت
این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کرده حضرت صاحبقران
عرش آشیانست هر چه بپاس تفضلات مفضل بیهمال بران ایجاد و ایزاد توان نمود

و مرض باطن چون حسد و بغض

افزایش بیت المال

تعالی گویند یا قوتیت

شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق
روزگار ابدالآباد یادگار خواهد ماند **فرد** اگر بسیر چمن پیروی قدم بردار که همچو رنگ حنا
میرود بهار از دست **فرد رقعه** ۸۴ فرزندزاده بهادر محله همراهان خود که خان فیروز جنگ
نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله و بان و رام جنگی و جزایر
وکهڑنال و شترنال و گجنال و سواران بابراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای براق و
دیگر لوازم طمطراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثر از ان بسرکار والا در آمد
شما که مضاعف او میبایید چرا زرها ضایع میکنید و بمصرف صرف مینمائید آنچه درکار بود ساختنش
ضرور است و دیگر همه خودسازیست **رقعه** فرزندزاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت
از دو حال خالی نیست ما را بمالوا و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو
شق آنچه صواب باشد بنگارند **رقعه** ۸۶ فرزندزاده بهادر آن نورالابصار در اکثر عرضداشت
مینویسند که باقبال ابد اتصال این تقریبها دشوار است تا با بدچه رسد همگی بمیامن افضال
بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا و قعشده **بیت** از خدا دان
خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست **رقعه** ۸۷ بنام محمد اعظم
الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم وقت بعضی کارهای
ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق

ماکرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلیخانرا به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه وخزانه بادشاهی
روانه حضور بحضور شود بلکه اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب طاعتست رقعه ۸
فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق است خوب نیست
خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن بسیار بد مسایل حقیه اَلْمَوْتُ حَقٌّ وَالْبَعْثُ حَقٌّ
وَالصِّرَاطُ حَقٌّ وَالْجَزَاءُ حَقٌّ بِالسِّرِّ وَالْخَفِیِّ همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را
از رفتنیها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک انتظار خیزد وگلهای متمنیات از صحراء مطلوبان
نیز بر زد واین سودای خاص از کجا آموختید نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا
بپردازید ما خود شما را بهتر از دیگران میدانستیم وشنفتی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
رقعه ۹ فرزندزاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه شکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند
معلوم نشد که اینقسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای همطلب از آن
فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد والا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که بر اخلاص ودوستی
نیفزاید بلکه آشوب بنیاد غرور را شاید رقعه ۱۰ فرزندزاده عظیم اگرچه احداث تاری محال سرے
بدر وزر اندوزی دارالیکن معنی انحال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوے
داده اینقسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی ومالی وبدخواه حالی و
آلی دانند وشکر نعمت حق سبحانه وتعالی بجا آرند که سه صوبه زر خیز وزر ریز وهمه چیز

ارزان و فراوان عطا کرده رعیّت پروریرا سرمایه دولت دینوی و اخروی شمارند رقعه ۹۱ بنام امیر الامرا
شائیسته خان صوبه دار اکبر آباد دیار و فا داز خجسته اطوارا در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دانند
روز تحریر که سه شنبه بستم ربیع الاول حال است شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب
نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزّ اسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار
در کنار تمام ادبار خویش و دیده **بیت** از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش
بدر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از
جنگ در شب که نزد غنیم آمده منزل کرده گریخته بطرف اکبر آباد رفت ظاهرا بوطن خود برود
خسر الدنیا و الاخره ذالک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع
بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده با دای شکر منعم حقیقی قیام
نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را
بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرموده ایم ما عنقریب باکبر آباد می آئیم رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک
مدار المهام سعد خان حسب العرض آنفدوی خدمت بخشیگری دوم بصدر الدین محمد خان صفوی
مقرر شده حالا او را باید طلبید برین عطیه الٰهی بخشید و تا آمدن او آنرا جدا از این دفتر هم خبر باید
گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار رقصدیع نکشند
رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که بود شکستهٔ دستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

آنفدوی بخان بجهان بها در بنویسید که سوداگران اسپان و غیره استغاثه مینمایند و خبر صحیحست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه منظور نداشت و یاد موت که قریب تر از شهرگ اوست گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی بترسد و آنهانرا راضی کنند **بیت** حلم حق با تو مواساها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند

درخانهٔ خود دیوان کرده می نشینند **مصرع** چند گوئی خانه وانیخوان من آنفدوی از نصرت جنگ بپرسیده بطلبد که نگین زمرد بما مرحمت شود لیکن بتمام خطاب و فا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم **فرد** دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود

خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد فقیر یکه امروز روح الله خان آورده بود دیدیم

بطور اجلاف نه بشیوهٔ اسلاف برچنین کس بنید میان عبد اللطیف قدس سره تشریف بیاید آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را بمنبدیده باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه هم بدیدن فقراء صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشانرا به بنید بد باطن تر شوید این خوب نیست نعوذ بالله منه آنفدوی بانعز بز بگوید که حکمشده است استغنا لوجه الله تعالی العظیم وامتثالا لرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین مارا خود را از ملاقات نیازارد و وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید **رقعه ۹۳** آنفدوی معلوم نماید این عاصی که استعفاء انکار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید

حیله سازی و کارپردازی نفس اماره بود والا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فقره نفس اژدرهاست
این که مرده است از غم بی آلتی افسرده است الحمد لله که از دو ازمکرهای او راضی نیستیم
بسا نقصان راضی بودن از نفس است آنفدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص
خیریت و عافیت و رهای از بند نفس بکند خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب
بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین

رقعه ۹۴ حسب الالتماس آنفدوی که عتیق الله خان بحال شده در و شرط بسیار است
اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاد کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و ده ویران نگردد سوم
حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد که مسافرین
و متنفرین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول
کند و بعمل آوردنی باشد سند بدهد والا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی
عنه در خلافت خود هر کرا امیر ناحیه میکردند عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه
حاجب بر درگاه ندارد و تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم
آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند
چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیاناً اگر بنابر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم

۵۱
۵۲ نوعی از مار بزرگ
وابسته و خاص شدن بیک چیز
۵۳ یا الله زنده دار مرا
درویش و بمیران مرا
درویش و برانگیز مرا در گروه
درویشان قبول کن دعا را
۵۴ [illegible]
۵۵ [illegible]
۵۶ فوجداری [illegible]
۵۷ مرکوب آنچه بر آن سوار شوند
۵۸ قوت خوردنی ۱۲

بگیر در زیاده ازین جایز ندارد بجهت مصرف بعد اداره و فیصل قضایا رعایت

قبیله داری و آشنای منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم است ما که

پیر شده ایم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم

رقعه ۹۵ آنقدر دو هی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برا رخصت

بیارد تا از داعیه ناصواب اکبر آباد که بامید امداد ابراهیم غول بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده

باشاره والی آنجا بطرف میسر دو انتظار قضیه ناخجسته مرضیه میکشد فرموده آید نظم

نرفت از دلم قول آن کاگرسه که میگفت باکاردان خطر ندانم که سنگ سپهر قضا ترا بشکند پیشتر یا مرا

تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین

مبتدا

بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن

این فانی راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق و قضایا گفته میشود

ای تدبیرش غیر ازین نیست

که بسیار نامداران صاحب داعیه که بافروختن نایره قتال و دولت را بحسرت

گذاشته و عمر تلخی برده جان بندامت داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بود اگر

عالمگیر بادشاه — نام برادر کلان

نصایح اعلیحضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما

غرض آدمی را نمیگذارد که دمی چند باسایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم

امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام رقعه ۹۶ فرزند فرستاده

امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نو اشتهای امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آن نفد وهی فرستاده

شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافه آیده

تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دنیست نگارد فرمان هم سیف رسم

اگرچه در کار نیست **فرد** چشمی داری عالمی در نظرست   دیگر چه معلم و کتابت باید

از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه الطریق داک چوکی نشانده چه معنی

دارد با آنکه افراد وقایع پیش او میرسد عجب که اینمقدمه بعرض ما نرسانیده شاید دماغ یار

نداده باشد اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الهیست

در می آید باو بنویسید که این بدعت خانگی را که در راه چیده ست بر دار دو الا بر داشته

خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه **بیت** بس کنیم و زیر کان را این بس است

بانگ زد کردیم اگر در ده کس است   انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیچ خان علیحده شده

سا ده ست اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب چین قلیچ خان نست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهر کن

طلبیده تمام خطاب او کنده بخانه زاد کور رساند **رقعه** ۹۷ خطیکه روح الله خان با نفد وی

فرستاده بود با طوماری بمطالعه در آمد اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته

خود بفرستد و استدعای بحالی کمی عبدالله خان کرده بی آنکه کاری از و

بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خانه زاد کور بر سر کار راست عرض او

از جملهٔ گناه باز میگردد

بسوی او ۱۲

یعنی هیچ برآن کنده نیست

او یکم شده باشد بحال شود ۱۲

پذیرای قبول کردن

این رخ خواسته ۱۲

مقبول شد انشاء الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از وکار دست بسته بگیرد تا این رعایت گردانیده

نکند و کاریکه برای راو دلیپ خواهست کرده اگر پیش از رسیدن او راو این قلعچه رامیگرفت

در جلدوی آن چنین رعایت جا داشت حالا که خود رسیده دلیپ را چه رواند مگر بخاطر او یا تفضل محض

رقعه ۹۸ امیرخان امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانچه اکثر چیزها ضایع برآمد بنویسید که زود زود

ارسال میداشته باشد اگرچه در کار نیست **فرد** حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش

آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست **رقعه ۹۹** آنفدوی را عزا ماتم انکه میرخان

درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست

آن فدوی بدیوان دار السلطنت لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مبرور بجد و کوشش

تمام که نقیر و قطمیر و دامی و درمی بلکه پرکاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید واز خوارج نیز

بتقید هرچه تمامتر خبر گرفته واز تبعه و لحقه با بیمد و بیم استفسار کرده هر جا هرچه یابد

در قید خود آرد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی

افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او برای پاس خاطرش

این معصیت بخود گرفته بودیم اکنون چرا باز بگیریم **بیت** گفتگو بسیار شد خامش شدم

مسئله بسیار گفتم دم زدم **رقعه ۱۰۰** محمد خان را صدی اضافه مرحمت شده آنفدوی

بنخشی الملک حکم ساند که در دیدان تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب اعانت دیوان

۵ قطمیر بالکسر پوست تنگ دانه خرما یا نقطه سپید که بر پشت دانه خرما بود و خرما ازان روید یا شگاف که دانه خرما یا رشته که درمیان شگاف بود مرادف قطمار بالکسر ۲

بناظم خواهد نوشت و مکرم خان را هرچه کرده نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ سرپیچ یمنی به پسر محمد امین
خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رسانند که دوسه تا بقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذرانند اگرچه
ضابطه نیست سرپیچ بشخصیکه از چهارهزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفلست برای
دلخوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلیحضرت هم به پسر صادقخان بخشی بخشیده بودند وقتیکه
بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲ فدوی گاه حسن علیخان با فرزند
زاده محمد معز الدین بهادر بر بزرگی نموده بی اجازت برخاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته
کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل بسیار مرد بی قدر
کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا رقعه ۱۰۳
نشانیکه فرزند ارجمند با بفدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه در آمد برای تتمه جاگیر خجسته اختر
که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی بایشان بنویسند رقعه ۱۰۴
آنفدوی بخاطر بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب الوس است
دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب است دیده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان
مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او متعینه اوست با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت
خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خانه مذکور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش
مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجا دور دست

۱ طیار در لغت بمعنی پرنده است و بمعنی آماده و مهیا استعمالش کنند

رود یا مثل شاه بهادر باخبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد و اگر خاطر مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در کار اولیست رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص
زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت مقر و ضند طلب پیاده بسیار شده
جائیکه اینقدر مناصب نامناسب و مواجب بمواجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و اینهمه
انعامات و رعایات بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآنند و فاضل بقرآن و لا تبذر تبذیرا هم باید
و تفسیر این گاهی سهوا هم نخوانند **بیت** چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره ام در چشم بندی خدا
دیوان هم نیکوست و کشمیر وطن فکر باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بد نیست
رقعه ۱۰۶ فدوی با اخلاص شب ابو الوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه
مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی
مندرس شود از مسلمانی بعید است بخانسامان زود حکم رساند که هرچه در کار باشد
باظهار داروغه سرانجام نماید **رقعه ۱۰۷** فقیر شنبه بهره از علم ندارد زاهد خشک معلوم
میشود شاید که اینهم بر پا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از انهار و فتوحست
خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المالست هرچه بکسی دهد بر وحلالست و اگر محصول
که بفتوای علما ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار نموده
وآنرا صرف خاص قرارداده باشد مرکتیذ نیز حلال خاصه بدرویش بی پر بال چه طور حرام توان گفت

۱۳ ای وابستگان کشتیها ای آنچه باو را عطا کرده و او از گرفتن انکار نمود ۱۴ ای از محصول چندده

وجهش بپرسد اگر معقول گوید عرض نماید تا مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا هیچو مبتدعان
را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه
سست مذهبان و مبتدعان را در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را
بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل الرضا و التسلیم رقعهٔ ۱۰۰ افدوی با اخلاص گله فتح الله خان الحال نوشته اند
با وقت رخصت خانه زاد گورهیده استیم که صحبت این فضول با بادشاهزاده برانخواهد آمد اما چه کنیم ما را البطور ما
نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بارها بصدی ذات فتح الله خان و سه صد سوار
تا بینان کم باید کرد و سیاهه کمی یا بر طرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم دو داد حسب الحکم تا زیاده کو
نوشت که نمکحلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند و بالقائی منت خدمت فروشی
که وضع سفله رویان نه رسم مردان جانباز موسن ده هیین پورو وست اکبر انماید بایستی باین وسیله
بزرگ رضائی ما بدست آورده التماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست
این ارشاد در حق او بدهد و بپادشاهزاده عرضداشت کند این قلعه هم انشاالله عنقریب فتح
میشود اما فکر سنتاهی شیطان همتا صرورنجان فیروزجنگ برای سزای آن سزاوار سرجنگ
بتاکید بنویسید که پیش از دستبرد حیات تش نبندد ۶ مرد آخر بین مبارک بنده ایست
رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده ان

آن بر نباید ناکرده کار رست بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه باید نمود اگرچه من خود در تربیت
طلبم ع پیرم و سر گشته و گم کرده راه ابونصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده دست مردم آن
شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او بیخار دیا ملک را بیک دیده مراتب او را بخشی نویسانیده بطلبید
و آخر روز یا فرد را بعرض رساند تا یکی منصبش آن بیهوشی آفرده آید فرد باید نوخت فرق خر از الجو بدست
بیرون نهند چون قدم کجروی زراه زیردست خان سپاهی است و در کار پادشاهی به از پدر
در دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب
ساخته حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بر نگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکناند مصرع
که فرد و رخوشدل کند کار بیش رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را بخانه
محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده با هم صفا داد مصرع دنیا نه متاعی است
که ارزد به نزاعی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر برناله مامور شده حسب الحکمی در باب دستگیر کردن
زمیندار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش در ینوقت که آن مشتیه
باده غرور جریده از راهبر بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزد و تر تقسیم نموده
غالب که بر دوست یابد و آن بیراه رو مسلم آزار را پابند مکافات کند استغفر الله داوو
چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار میرساند ۱۱۲ آن فدوی فرد ابانع برو و
گلدسته تفرج بدست آرد مردم کی امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود

دانسته — ای باید داد — رام کردن — ای باید نمود — آزار رساننده — رونده — پاداش — عمل و فعل — پاداش — اسد خان

دعا فرستادن و اعمال در زبان — از فرو ریختن — مراد از بودن کلیه — نا امید شود یعنی ۵۲ — ای از عافیت آمدن بود ۵۳ — کنایه از تنگ — آینده را عبرت گردد — مرتبه او کم باید کرد — ای باید نمود یعنی ۵۱

در جواب خصم و حیله دیگر نمودن
۵۵ خجل شدن
یعنی منصب او کم کنیم که متنبه گردد
۵۶ بالکسر با کسی
۵۷ در چیزی کوشیدن
مفعول باید نوشت
۵۸ مست ازین خود بیخبر را گویند
۵۹ بپای مجهول ای رهبری همراه نگرفته و جریده و تنها رفته
۶۰ دست یافتن کنایه از ظفر یافتن و غالب شدن
۶۱ تفرج کشایش یافتن و از تنگی و دشواری بیرون رفتن
۶۲ ای سیر کننده و نشاط انگیزنده
۶۳ خوشنودی

در استرضای خاطر او کوشیده سر و بر سر خود نهند فروع چون از دوستی هم چیز از گذشت
رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را برای استقبال باید رفت و با امرا که اسامی
آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رسانند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت
آن مخلص باید رفت از طرف ما نیز احوال باید پرسید ایشان مردم غنیمت اند سلیقه عرض و اعلیحضرت را
بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا داد شفا دهاد پسران ایشان و زنان
کجاست در چه کار اند و ربط او را نباید گذاشت در تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود شغل فراموش کند
تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه چنجی که بادشاهزاده محمد کامبخش بحضور فرستاده بجنس پیش
آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن فدویست مردم
دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمی گویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بندند
اگر گرفتن راه نهای بیجا و گشایش قلعه از و تواند شد چه به از این و الا سردار خان هم کهنه علت
بدنیت باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فرد الملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر
مقرر است بخشی الملک و مردم دیگر را با فوج خودها برای استقبال باید رفت و آنها بدین گزین آورده
چشم ها روشن ساخت **بیت** خوشا وقتی و خرم روزگاری
که یاری برخورد از وصل یاری **رقعه ۱۱۶** فدوی با اخلاص دستخط دیوان
بر عرضی که عین باشد در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت میم معتبر است

۵۱ استقبال بفارسی پذیره شدن و پیشواز رفتن باز گویند
۵۲ اسامی جمع اسما و آن جمع اسم بمعنی نام ۱۲
۵۳ رو بر روی سخن گفتن
۵۴ بالکسر بیمار پرسی کردن
۵۵ تعهد تیمار داشتن یعنی در خواست ذمه داری این امر نموده است
۵۶ تمهید گسترانیدن و هموار و نیکو کردن ۱۲
۵۷ ای همان سردار خان بدستور بحال باشد ۱۲
۵۸ جمع فوج بمعنی گروه مردم
۵۹ ای عین که علامت لفظ علت است چه اول آن واقع شده است ۱۲

عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه نا یدست قولیست مشهور

که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بوده هر که آمد بر آن مزید کرد تا بانیغایت رسید ابراهیم خان تا که

انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بحالی کمی معلوم ۶ کلوخ انداز را پاداش سنگست

الحمد لله چنچی فتح شد و رانائی مردود دگر بخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه

عملان از دست رفت و چندی دیگر دون سر شدنی شان گرم ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش

از آنکه شمارا بخورد در رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه اینقدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خودرا از چه راه هست

نهی این امر در شرع نیامده مرتبه ولایت خود ندارد چرا بر کلو او اشربو عمل نمیکند و

مارا و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که

باختیار خود نیست

فر و بخت و دولت بزور بازو نیست   تا نه بخشد خدای بخشنده

اعلیحضرت سادطرادت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعه دولتخانه دار الخلافه از آراستگی

اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود

و تا ایام اقامت دار الخلافه اینمسافر نیز بر بیخها نظری میکرد و اگر محمد یار خان همیشه خود

رفته در نزهت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا میبایدهر روزه

یکبار خود رفت و کماینبغی مقید به ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده

کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و

دسهر ند باڑی که تعلق بهشیرهٔ عزیز القدر دارد و غیرها بقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این فتنه
تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده به نگار دل نقشه بفرستند و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات
پایین قلعه باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع عرضداشت نموده کنند که تا حقایق با حسن وجوه
معلوم شود و زرها در صورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل
نکردیم و بهچو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب
فاها ثم اها ثم آها رباعی افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست دردا که امید
خویشتن داری نیست گفتم که چو بیدار شوم روز نو هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرعست آنها از دست این باینده رهائی باید داد و بقاضی القضاة
رجوع کرده تا موافق شریعت غرا فیصل دهد و حیف و حیل بر کسی نرود الحمد لله که
قاضی ما متدین نیست و صالح و متقی چشم این از آن ندارد در انفصال قضایا حق و حساب
منظور میدارد از ضوء الحکم القاضی شجاعتخان ناظم صوبه احمداباد باضافه هزاری
هزار سوار سرفراز شده باید نوشت فرد اینقدرها که دیده خبر نیست
کار کلی هنوز در قدر نیست اگر در کار پادشاهی همینقسم فدویت و جانفشانیست و در تنبیه
مفسدان و استمالت زمینداران هچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد
یافت و بمرتبه بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت نظم نرد بان این جهان ما و منیست

عاقبت زین نردبان افتادنیست　هرکه بالاتر رود ابله ترست　استخوانش خورد تر خواهد شکست رقعه ۱۱۸

شجاعت خان درگذشت انا لله وانا الیه راجعون آدم کاردان بود در گجرات عمل درست داشت صوبه داری

جهت انمالک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم

رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند

کرد میتوان داد بالله التوفیق والیه الرشاد در همین مقدمه بهتر از خیراندیش خان دیگر کسے

نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته بارها درایام دیگر بر امتحان نمایند عتیق الله

خان هم بنسبت مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب ننوشته و تأمل

اندیشی ها دخل نداده **بیت**　حیف برین دانش و آیین او　کور شده دیده حق بین

او　درباب دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند

قاضی واین تحقیقات متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال

قضایا اصلا کوتاهی نروند و اعتبار جهت غالب منظور ندارد و ازین قسم مردم

پیشتر هم کم بودند و درینوقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا رقعه ۱۱۹

در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود هزار سوار از تابینان او کم

باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حقست **مصرعه**

راستی باید خواجگی با بندگی رقعه ۱۲۰ روح الله خان درخواست صدور احکام

احکام بنام دیوان دکن و قلعداران آنظرف کرده ست تا از سر رشته کیفیات پرگنات آنضلع چه خالصه

وچه جاگیر وچه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدنیت ضبط شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای

آن امین کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال

آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت و بسزاولی تعیین نمود که بیلداران را یا خزانه باو برسانند و نشان فرزند

بهادر که بنجان مذکور نوشته اند حواله و کیل باید کرد یا در خط خود مسطور نموده باید

فرستاد بل خرف اخیر بهتر این مرد از آن جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته

باشد آنهمه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد

برای او فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش

هرچند جا تنگست جز و بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای

بردن توپخانه تعیین ساخته روح الله خان را در عین کار متردد نموده اگرچه

آنهم کار بادشاهیست اما انچه مذکور بر نگار د که تا فتح قلعه توپهارا بکار دارد تا صورت

گرفتن اینکار سزاولی آنها معتبر نشمارد طرح قلعه و مورچال فرستاده

او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده ست خوب است بچندین وجه

بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آنظرف ظاهرا زمین

سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از قصاص

ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده
گشایش یابد فرمان هم در بنیاده میفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید می نویسیم بیت
بامیدهای چنین شاخ شاخ بداریم چشم گشایش فراخ ۶ استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲
از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان باوجود نزدیک
نمود آر شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسا نرا به تنبیه آنها فرستاده شب
بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده باشناع محترز و ممتنع
نمیکرد و درین ممنوع قصد اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای
بسیار بر خانه زادان تربیت کرده های بندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد
که همه مراتب را چنانچه باید بتحقیق نماید و بحضور معروضدارد رقعه ۱۲۳ ابفتح الله خان
بنویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرائی نیکو خدمتی گشت
اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند و بازرده کردن سرگروه
مارا سرگران نمائید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فدویکه مشعر خرابی جاگیر
خود بسبب جهاونی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن
معمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده ست حسب الحکم بخان فیروز جنگ
باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شائسته

بآنطرف بفرستند رقعه ۱۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط بافرستاده و اظهار خیرهای بسیار نموده
که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده
باضافه یومیه قوت دل بخشید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اہل خدمات که بفتوی
آیه کریمه ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الایه درحقیقت ظالمند دخل ننموده باشد هرچند ایشان بغیر
ظالم نباشند بنفس خود ظالمند در هر ورق مستدعی بودن خود بدعای
موت فی الله وانموده اند حق ست فی هذا الموت حیوة این نیازمند درگاه بی
نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة
توفنی مسلما والحقنی بالصالحین ورد دارد و در معنی ملتی قبل لقایه الانبیاء
والاولیاء اجمعین صورتها بجامی آرد اگرچه فضلاء حضور نکات عمده گفته اند
اما چنانچه باید تشفی نمی شود آن معرفت آگاه بر تحقیق خود بر نگارد والسلام

رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن

بدبخت کوکه محمد کامبخش خود آن فدوی را معلوم شده باشد چون تنبیه
آن و جدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم و بر سر آن ابلیس التمیز
آنچه آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد
صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

بشنو می همصحبتی او! پادشاهزاده هم گمراهند چند حیله کرد خیمه‌اش به تیا قداری باید نشاند

و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ خانجهان بهادر باین چستی اول مثل کهنه عمالان درین

مهم سستی پیش گرفت گاه گاه از حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی مافات نماید نتوانست

اینهمه خرابی بی اهمالیست چون بنا شد که بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی

الدرک الاسفل من النار چیست برای تسلی و باید نوشت ایمایی ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود

و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن تقویت اعدای عدو کش نفسک من جنب

کی الطور خود میگذارد که انگیس گوش بحق و حقیقت دارد الهی از بند نفس برهان و بار در تبعیت امیران قطع

مهربانی دید آن لطف نخست آنکه کردی گمرهان را بازجست هم دعا از تو اجابت

هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو رقعه ۱۲۸ امیر الامرا در گذشت

از مردم قدیم همین یک کس باقی بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد

بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند

و از مردم او بزور و در گرفتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان

مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض

باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان رعایت قبیله داری او نوبت

ثانی آنقدر دو بی باین امر مامور گردیده یقین که بروبه مرضیه خود براستی و درستی

خواهد کرد امان الله خان هم برای اینکار بد نیست تعیین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه
داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر است نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹ اینکار
بیوسف خان مقرر شده مجوز آنمخلص هم خوبست اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست
بر آنقدوی هرچه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهانپور شخصی دیانت دار مطلوبست
الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ مکرم خان درچه کار است باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه او خیر است بیت حج رب البیت مردانه بود حج زیارت
کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند
زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان گفت که بدون عرض نفرستاده باشند و
والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان ضابطست و خالی از تدین هم نیست اینکار
اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود به پرسد مقدمه
که بر فضل علیخان گذشت آنقدیم الخدمت شنیده باشند فوجی برای تنبیه قزلباشان
او باش تعیین باید کرد خان بهادر حمید چه طور است این عاصی میخواهد که مرتکب
هیچ گناه و معصیتی خاصة ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست
بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق آنوقت بغلبه نفس بی اختیار
صادر میشود از علما مسئله به پرسد الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که بگیرد

انما الاعمال بالنیات حدیث صحیحیست بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرده و نیندار ستغی بود از جگرداری بدهٔ تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح هست در جواب عرض کرد که نام این به از طرح است پرسیدیم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا شاهی هم چنانچه بهمین طرح نام طیار سازند انکمر بر آورده نذر کرده عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و در فرستادن آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴ خان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافلست و نفس تا کجا بر وی غالب درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دلگیر می آرزوی آن میشکر دارے

نظم

کار نفس بد تر از نیست کشتن اینکار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
عالمی را لقمه کرد و در کشید
معده اش نعره زنان هل من مزید
دوزخ ست این نفس و دوزخ اژدهاست
کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز
کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگدل
اندر آیند اندر آن خوار و خجل
هم نگردد ساکن از چندین غذا
تا ز حق آید مر او را این ندا
سیر گشتی

حدیث متواتر آنست که آنرا در هر زمان اینقدر مردم روایت کنند که اجتماع شان بر کذب نزد عقل محال باشد

سیر کی گردد نی هنوز ایست آتش هست تابش هست شو حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنگه او ساکن شود از کن فکان چونکه جزو دوزخست این نفس ما طمع کل دارد همیشه جزوها
این قدم حق را بود کو را کشد غیر حق خود کی کمان او کشد قوتی خواهم ز حق دریاشکاف
تا بسوزن برکنم این کوه قاف او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزیها بخشد بحرمت
محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بنام راجدان فرستاده بود
بمطالعه درآمد برای داود خان نوشته است و اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب
چنین باید نوشت و تا فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین
ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت
خان حکم بماند که هرچه ضروری باشد بفرستند و بقلعه داران آنطرف نیز بنگارد که
آلات توپخانه از جزایر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برسانند
الحکم لله الواحد القهار و بفضل الله مابشار رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان
واضح شد که بی مهابت بسر رسید الحمد لله علی ذلک هزاری منصب ذات و هزار سوار تابینان
اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه
تجویز نموده و او را ازین مژده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر عنایت ضرور باشد
باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای

فرزند زاده بهادر برآورده ایم دو زنجیر از ان مبا خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت

خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیر رقعه ۱۳۸ سونج نگار [illegible] به دست خان

درباب سید میرک خیرها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را در اصحاب تدین میکشید از عنایت الله خان

پسر سعد الله خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم درباب اعانت او باید نوشت

و بخان مذکور تسلی نامه قلمی باید ساخت چنانکه تا بکجا عیب مفلسی شد رقعه ۱۳۹ هنگامه که بر اهتمام خان مرحوم

گذشت از غفلت همین مردست رو نباید داد بل پشت و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست توجه نباید کرد

همچو آدم متدین دیندار و خبردار کجا هم میر سید اسپان را چنان فربه کرده اصطبل را خوبی رونق

داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین بسیف خان درباب

تنبیه مفسدان بتاکید بنویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نماند الاهم فالاهم

رقعه ۱۴۰ همین پور خلافت برای اضافه پسر چار پسر هم نوشته اند ظاهر اسولران رفیع القدر

زیاده برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان

بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوی خان و هند و صحبت بر آر نیست بذان خصمان اختصموا

فی ربهم الایه تهدید بدهند و باید نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن

وجه زرها ادا کرد این مشرف مالدار میخواهد باین روش زر جرمانه هضم کند غلطست زر

از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد ادای آن نباشد وکیل را نشانده

همین وقت مبلغ بادشاهی بگیر و اشرفیهای بار النصیب این باتی بخند اعلیحضرت طالب شراه
برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر شدید تعیین نموده زرها را بمعرض وصول در
آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه بمنصب وزارت سرفراز می داشت در غسلخانه نشانده
اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغهٔ غسلخانه که تحصیل زرهای زر جرمانه باو تعلق داشت بد شده ایذا
و آزار او کم نسبت آنحضرت به برادر نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفا دهد و داروغه را
از خان مذکور رو دو شاله بدهاند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین را اکثر بحضور
می آرد مگر غرضی درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه
امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض
نمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه
زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نمیداند که اینجماعت در غیر صفه نیستند که چنین
عنایت دربارهٔ ایشان بظهور رسد جیغهٔ مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی
مرحمت شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشیان
چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار بادشاهی درست بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی
بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد در صورت سقط شدن اسپ بکار
سرکار والا و بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴

تربیت خان هنوز محتاج تربیتست زیرکه برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده
که از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شده
اینجا عبث باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل
مینمایند قلعچهای مستحکم بستن بقصد آذرنگ و نگاهداشتن میسوی خان از چه راهست اگر از اول خبر شود
هرگز تا باینجا نرسد بعد اخراج جاگیر این برآورده برهان الله خان که از بی جاگیری
نالش دارد باید داد ظاهر او بشکر است بخان مذکور حسب الحکم بتهدید باید نوشت که
اینصورت چرا باینمعنی بوقوع آمد و بچه رو مآل کار مد نظر نداشت طلب احشام که نخواهد
رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بر آن نامردان غالب خواهند آمد
آنوقت شما کجا خواهید بود قاپوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمتست
و میدانیم که بی اینخیال چه امکان دارد بجهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که
فی الحقیقت کار خداست مبهم نمودن و بزندگی دو روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن
که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآلست آیین کدام مومن نمکحلالست بهر حال قبض الوصول
طلب از تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان
بی دینان بر خود لازم داند که ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵
این دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرد

مصرعه هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچار است

اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر نخواهند اند آمدن خود میدادند با وهم از طرف خود تاکید بنویسد

رقعه ۱۴۶ مهابتخان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور پدر رحلت

کرده ورثه دیگر ندارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال و بهوشیاری و دیانت دار

تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران و گماشتهای خلیفه اند جز مستحقین

و ضعفا دیگرانرا در آن نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فاخره

پوشیده بحضور آمده بود دامن جامه آنقدر داشت که پا بنظر نمی آمد بجرم خان فرمودیم

که دو گره از دامن آن کوته عقل دور کند آنقدر وی با و بگوئید که دامن بدستور یکه

در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را باید

که الفت با لباس ساده بیکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست

و بهانها نمی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب انتقام بطریق موعظت بگوش

او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که این میخوریم اینکار خانه هم رنگی دیگر گرفت و

آبدار خانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و جزو رسی دار و تنها آنست

که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار

مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا اگر د همه

مردم بینندگان شان دولت خداداد معلوم کنند و رونق و شکوه آن معاینه نموده ناتوان
بنیان پست کردند هیهات هیهات دعوی فقره همه مباهات حقا بحساب بنا صواب ارباب
عاقلخان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه مهابتخان صادر شده بخود نوشته
نوکر هیچ باید شکر لله والمنه رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمان درگذشت
برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناتهه سعد الله خانی
در احیانیکه رانق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود
که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه علیل غرض رقعه ۱۵۰
آنفدوی مدار المهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته
نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم خود را برآورده بفهم و ذکائی رسا
دارید مختار ید حالا با فضایل خان و میرهادی هزه نماند عنایت الله خان را واسطه المطالب
ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و روح الله خان
هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اداهای نامناسب شده بودند
مصلحة چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت آنها در ساختیم
از زبان اعلیحضرت شنیده ایم که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی میفرمودند
که تودرمل برای تغییر و قطعیه امور ملکی و مالی شعور تیز دارد اما غرور و رش

خوش نمی آید ابوالفضل با وبد بود شکایت کونه آغاز کرد جواب یافت که نواختهٔ را نمیتوان

برانداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت **فرد** خدائیست مسلم بزرگی و الطاف که جرم بیند و

نان برقرار میدارد **رقعه ۱۵۱** خان فیروزجنگ کار خود را ناتمام گذاشت باوجودیکه فرزندزاده

برهانپور آمده بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه لار که مینویسید از نوشته وکیل معلوم شده

یا خبر غیبست در نیامده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم بنماید که منصب سپه لاری از کجا

پیدا کرد **رقعه ۱۵۲** محمد باقر داروغه کچهری دیوانی در گذشت

و سکار خان از مردم عوام است روزی در سواری شنیدیم که این را بنسبت

او مردم چه قدر بد میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود

نکرد و جزای اعمال حقست خود بهتر میداند که بر سر آن نرفته چه گذشت و بر سر این

رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بر دارد

و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه

را خدمت دادن غربا را کشتنست دیده و دانسته از عهده باز پرس آخرت

که در شکست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت

نباید داد **مصرع** داد داد از دست غفلت داد داد

غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدرویشی متهم گردیده

برآوردنش ضرورت بیت این نه مردانند اینها صورتند بسته نانند و مرده شهوتند

جهلای متبدل مزاج مختل واقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه

تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با نوکیل

گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر

وغیر آن محسوب خواهد شد سودائی سوداگرانه نیست اعلیحضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر

بادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند در عصر همه ضابطها بضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک

بجائی خود میگفتند که ما بکار بیرونجات گاهی مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد

افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید المعنی زبانی هر کارها

باللفظ بعرض والا رسیده بود درینولا که از عرایض منصبیان معروض شده

که غنیم لئیم بر ذوالفقار خان هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ

و کمک طلبست حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود را زود

رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را

عاشق پسر دیگر فهمیدند حالا که بر و عرصه تنگ است در زود رفتن تساهل

چرا مدعی شدن دیگر و دعوی صادق برآمدن دیگرست مصرعه

دیگر بخود مناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت

باآنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده کمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشترست باوجود اینهمه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی بادی می بیت

من تو هر دو خواجه تاشانیم
بندهٔ بارگاه سلطانیم

عجب عجب از مقولات سعد الله خانست که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیو بیست قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانده باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز همچشم خود شمارد و امتیاز یکه بیاید مراعات آنرا مرعی ندارد رقعه ۵۵ فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ایمائی باین مطلب باین فرزندزاده کرده اند چه مضایقه و الا ازین خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش غرور و پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا داعوان یرحم کلهم عبید خلهم طلاطلبلا رقعه ۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی و جوهر خدادانی و همه دانی او حظ بر میداشتم رضی الله عنه این دار مرگ زار شداید بسیار دارد و فوائدش ناپایدار دل دانا و چشم بینا که شخصی شکایت گونه پیش باگفته بود که اینمرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب

دادیم که بهتر از خود کسی را نمی یابد **رقعات بنام غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ** رقعه ١٥٥

خان فیروزجنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بچه رو بکدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادت خان را بنیابت فرستادیم تا بچشم ببیند و اظهار باقی بضمیر کند از میوهای نورس آنچه اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای یونانی مبادی آنعمده مخلصان مزاجدان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا بخوریم **فرد** یارب این آرزوی من چه خوشست تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه ١٥٦ خان فیروزجنگ یکرنگ من تفریق فوج لاعلاجیست فدوی زاده را زود بحضور بکرامت گنجور بفرستد که بانعامات و ارادات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید **فرد** هان مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور **فرد** آنچه دل از فکر آن میسوخت هیم ابجد بود آخر از همه گردون بانهم ساختیم

رقعه ١٥٩ خان فیروزجنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قابل نیست **بیت** گه در یمنی و با منی پیش منی و پیش منی و همی در یمنی از احوال شبا روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانزاد عنایت الله خان را ندیده ایم جای او خالیست ع شاخ گل هر جا که روید هم گلست **رقعات بنام ذوالفقار خان**

بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بیر تیورنگ سن دراول اینملک قلمرو فرماندهان
دبلی بود و برهمنان متغلب از تصرف اینها برآورده اند ایشان از انهماک و استهلاک بلذات نفسانی
و مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست شهزاده تخت و چتر برای خود ساخته اند چه
کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولینعمتان
نموده بودند از نوکران خود دیدند سیوا و غیر ما نیز با آنها سلوک بد نمودند **بیت** دریاب
کنون که نعمت هست کین دولت و ملک میرود دست بدست

رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم
و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین
نخوانده ایم یا سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم **رقعه** ۱۶۲ خان نصرت
جنگ راو دلیپ و غیره متعینان خود را سوای متعفنت خان پیش پادشاهزاده
عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد در
کار خللی نشود فهما که بعضیهای بار انائے بیجا بیک کمان تیر می اندازند و نمی
فهمند که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند **ابیات** گندم از گندم
بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو **فرد** صبا بلطف
بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما را العاقبة بالعافیة

رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ بیر یورزنگ سن چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت یافت اما خرجیکه درین سفر خیریت اثر شده ومیشود ومدار آن بر خزانه هندوستان مبلغهای کلی طلب طلبداران شده ومیشود در کرناتک فتنهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمیندار بیجاپور که بی اصل ست متصرفست و نبیره پدر سیوای جهنمیست ملکش ظاهرا چندان استحکام ندارد حاصلش بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد وهشتاد لک هون است چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک وتدبیر انتزاع ازو واز نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض وتغافل رود

رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ سن ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که ازینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید وسفاکان در گرفتن ودادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امرسیت دشوار نمیدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت وبعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد

فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را | عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوشست

بهرحال ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال هراسان وترسان باید بود وهر لحظه الحفیظ باید گفت

رقعات

بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم

رقعه ۱۶۵ امیرزاده الحبشی اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرافراز شده در دیوان تسلیمات
بکناند رقعه ۱۶۶ امیرزاده الحبشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد پانصد سوار و خطاب
میرزاخانی و عطای دو هزار روپیه بعرض بیگم سرمایه عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باد
فمن عفا واصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقلخان قلعدار صوبه دار الخلافه
شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه
کزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشه خاطر اقدس را که منظور
نظر خاص و پرورده لطفهاست با و سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر
ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم
الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده
هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان
بهادر حمید بداند حرف چند روزست که شاه عالیجاه عرض نموده
سه کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیرخان و منعم خان
گفتیم امیرخان نیک ذات است با کسی دشمن نیست و خان حمید شاید نباشد
احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول بارها فکر خود کرده دید از حال خود
چرا غافل شده مقدمه موت خود هاست که الموت قریب من شراک النعل

واقرب من حبل الورید هائی هائی افسوس بیت گهی از دست و گاهی از دل گاهی
زپا ماندم بسرعت میرزی العمر میرسم کم واماندم اگر مناسب داند بعالیجاه بسپاریم واگر کدورتی
باشد صفا دهیم در امانت این فانی خیانت نکند هرچه بخاطر رسد برنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹
بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی برای
عیال خواست گفتیم فقیریم بعد چه کار فقیر دل بریده گریبان دریده میباید مردم فقیر
فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فقر جهان آئینه وهمست این صورت
پرستانش نفس پرداز تقلیدند میگویند الهی اللهم نبهنا عن نوم
الغافلین آمین آمین رقعه ۱۷۰ هدایت کیش واخلاص اندیش
از اسلام آوردن خیلے برخود مینازند بحسابست حال اولین در حضور چنین ونارسائے
مزاج دومین در آنجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه
نخستی خیره و با زمانه بساز ورنه خود در انشانه ساختنست زیرکان زمانه میگویند
زیرکی با زمانه ساختنست خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد والسلام علے
اهل الرشد والسداد سلوکیکه این کوته مکان بپادشاهزاده کمر دند او
شنیده باشید چه گفتم خود کرده را درمان نیست و با برطبق عرایض این
نگمرانان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این

بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور بادشاهان در رفع عرض خواهند کرد و حرف بی اصل
نسبت آن بسعادت مند نمود خوب باری باقی صحبت باقی انشاالله تعالی می فهمیم بافعل حسب الحکم
بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ ویران کار چکله کوره از رعایت
خویشی افضل اجهل تغیر نشد سکنه آنجا تواتر فریاد میکنند و سر بزمین میزنند و میگویند ع
اگر تو می ندهی داد روز دادی هست آخر الدوالکی اینچکله از جا گیر ایشان تغیر خواهد شد
و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور و دیوان را میان صاحب جاگیر
و رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در
بعضی محالات حصه سپاه شما زور طلبانست آدم خداترس و آبادان کار چیده و
فهمیده بمیزان فکر سنجیده زود تعیین نمایند که از روز جزا بری الذمه باشما شویم
عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران ابنای جنس امین و فوجدار نباشند
رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضیکه بادشاهزاده
کامبخش مرحمت میشود بخط خود بنویسد رباعی آتش بدو دست خویش
در خرمن خویش من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش کس دشمن
من نیست منم دشمن خویش ای وای من و دست من و دامن خویش رقعه ۱۷۲
میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهر اهمشیره زاده همت خان است

گر بخشی ما بود سید زاده کریم النسب و صحیح الحسب چرا بر آوردند و کیل بپرسد رقعه ۱۷۳
نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه مخواه بر آن عمل توان کرد بنده وبست ازین چیزها میرود بهر حال چون او
خود بخود دبیر است و مستعفی شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۷۴ اسد خان
و پسرش بحضور نوشته اند که بادشاهزاده بمکاتبات رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه
درآیند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار
مردود از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه برآمده و
وایشان را برد تاخیر در فتح قلعه بهمین سببست حسب الحکم در باب محافظت
بادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه بآنها باید نوشت دیگر رقعه بقلم آورده حواله یار علی
بیک نمود که بدراک نفرستند نشود که مثل بادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوندد
و کار بادشاهی برهم شود فرد حقوق خدمت صد ساله لعب طفلانست
بکشوری که در و کودکان خداوندانند شریف مکه معظمه در هندوستان دولت
بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم
برای مستحقینست بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست
این متلف حق بر آن نرسد بسوداگران عمده و مالداران و تجار بندر مبارک
سورت از طرف خود بنویسید که اگر بطوری معرفت آنها بمردم اهل استحقاق

حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در اظهار و شهرت

نذر سرکار روا لاهم نیست مطلب خوشنودی ارواح مطهره حضرات جناب جل و علی و حبیب او ست صلی الله

علیه واله واصحابه در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا بمستحقان اینملک نباید رسانید که در همه مقامات

جلوه او سبحانه اظهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید **رقعات** بنام شدن رقعه ۱۷۵

بهمین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کند که تجویز خدمت فوجداری

جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش

مفصل اطلاع نداریم منصب و حیثیت برنگارند از خارج بعرض رسید که وکیل منصبدار یکه

در صوبه کشمیر جاگیردار د بنا بر قضیه محصول جاگیر که از عامل وطن میخواهد در کچهری

دیوانی از مدتی رجوع داد و برعایت وطن داری حق آن منصبدار از ان کشمیری

بی پیر میماند درینصورت جهلا اگر عذر جهالت و بیعلمی کنند شاید که اکرم

الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مکرر بآواز بلند گفته ایم و باز میگوییم

که مارا در احقاق حق و رفع تعدی متعدی رو دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست

بدیگری چه رسد سرپیچ مرصع بهر امیر یکه مرحمت شده غیر از روز مبارک

یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند و از خود نسازد

رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر بنویسد که دنیا رفت و آخرت آید

شد چیزیکه یادگار خواهاند و بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور خیر که عبارت
کارها
از باقیات صالحاتست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست که وقت حال را
ای اعمال نیک
که بین الماضی والاستقبالست غنیمت داند وازامر خیر وصلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد و حال را
گذشته آینده شتابی
رفته وآینده راشده پندارد زیراکه حال را روی در رفتنست وآینده را روی در آمدن
چه همین می آید

فرد سعدی همه روز پند مردم میگوید وخود نمیکند گوش

رقعه ۱۷۷ فدوی باخلاص را که بدیره او فرستادیم وجهت تنبیه پدر وپسر اعتبار او افزودیم
بیدار کردن
ظاهرا بر نخوت وپندار افزود وقدر خود را کم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعذار
واستغفار برخود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود وعذرها بخواهد وخود را از زمره
آمرزش خواستن
همیشه دستان پدرش انگارد وذایقه کاه نه کهنه فراموش بسازد **نظم** هیچ دانی
که شیر مردی چیست شیر مردانه دانی کیست انکه با دشمنان تواند ساخت
وانکه با دوستان تواند زیست **رقعه** ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کند ایشان
استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله درویش نوشته باشد
شفاعت کردن
بنویسید که عبد القادر بیدل درینمقام ومصرع دلچسپ گفته **فرد** بترس از آه مظلومان
که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام ابو القاسم
خان که بخطاب منعمت خان سرفراز شده بود وبعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب

شده دارو غه خواصان آنحضرت گشته خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفه‌های حسب حال و موقع

بعرض میرسانید صادر شد رقعه ۹ ، امحمد اعظم شاه باید نوشت که ما از نیفته حسن دیانت و جوهر شعوریشانیم

زاهد بانوا انگه بیچاره تا چند بحال تباه در وسند خواهند بار و شما حقی وار دو تا تلاف حق

موجب ناخوشنودی خالق است نمیدانند که فضل شاه حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرایم

بیشمار عاصیان بدکردار میفرماید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن

ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند نوا سهائیش آنچه کرده‌اند در سزای

آنروز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنیست لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه در جهان کیست بگو

کلمه غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را در مزاج راه دادن

و ذی حق را از در راندن بدترین گناهانست موثر حقیقی زبان ابتغاص بر معاصی را اثر ے

نبخشاد و زیاده برین چه باید نوشت رقعه ۱۰ حسب الحکم انکه سرفراز خان عبد اللطیف

هرگاه برای سلام عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست

بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است و اگر بر فیل باشند

برابر راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهند و الا او را و کاهو و دیگر پنجهزاریان از اسپ فرود آمده

سلام کنند ایشان او را یان دهند و دیگر امرا جایک **نقل شقه** عالیجاه که با فضل خان صادر

کرده بودند سید کمال خان در گذشت بوکیل باید نوشت که بعرض رسانند احوال متعینان

این صوبه از حضرت بنجان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک پیدا از حضور پر نور هر کرا

پوشیده

لایق اینکار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست ما مقرر کنیم و عنایت الله خان راضی شود

اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد

در اجاره و تعهد ملک — یقینا — یعنی صرف در کاغذ نوشته هست۱۲

رعایا ویران میگردند و نهیب و باین درجه بگوش میخورد که اگر بجای یکی روپیه بیارد منظور نیست

جمع رعیت ۱۲ — بر وزن فریب بیم و ترس — شنیده میشود ۱۲

تغیر تغیر در کارها خوف الهی و واهمه بازپرس پادشاهی شرط است دیوان را باید که خود به پیش

و اقربا را کار نفرماید میر مرتضی در بونی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل دا باشد بعد دو جاگیر

جمع قریب — لے خدمت دهد — نام مقام

برای ظلم و اخذ و جر عمال نگرفته ایم + تمام شد راقم سید احمد امین آبادی

گرفتن و کشیدن ۱۲ — جمع عامل ۱۲

DS
461
.7
A4
1864